

# چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and Research in Persian culture, language and literature

## مقایسه خردگرایی در شاهنامه با خردگرایی در قصائد ناصر خسرو

۱- بهارک جعفر زاده قدیمی

کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی، دانشکده ادبیات، دانشگاه آزاد اسلامی واحد ورامین (پیشوا)،

ورامین، ایران

Email: Bahrakjafarzadeh@gmail.com

### چکیده

هدف این پژوهش، مقایسه خردگرایی در شاهنامه با خردگرایی در قصائد ناصر خسرو است. نتایج نشان داد که فردوسی تاریخ ایران باستان را به صورت روایی بیان می‌کند، فقط در مقدمه‌ی داستان یا پایان نظر شخصی خود را بیان می‌کند، اما ناصر خسرو در کل قصیده نظر خود را بیان می‌کند که سرشار از موضوعاتی مانند عقل، طاعت و دین است. فردوسی، شخصیت ساز است، فریدون، رستم و زال را می‌پرورد؛ اما ناصر خسرو، با توجه به اینکه شعرش قصیده است، شخصیت سازی ندارد و به طور کلی حرف می‌زند و بیشتر تکیه‌اش بر خلیفه‌ی فاطمی مصر است.

کلمات کلیدی: خردگرایی، شاهنامه، فردوسی، ناصر خسرو، قصیده

### ۱. مقدمه

عقل و خرد، در فرهنگ‌ها و لغت‌نامه‌ها معانی متعددی دارد. برخی از آن عبارتند از: «دریافت، عقل، ادراک، تدبیر، فراست، هوش، دانش، زیرکی، حجر، دهاء، زور، حجی، حصاه، حلم، نهیه، روع، ناطقه» [۱]. «عقل در اصل لغت، مصدر است به معنی بند در پا بستن؛ چون خرد و دانش، مانع رفتن طبیعت می‌شود به سوی افعال ذمیمه لهذا خرد و دانش را عقل گویند» [۲].

عقل و خرد از نظر اصطلاحی در علوم عقلی و فلسفی معانی گوناگونی دارد، برخی از آن عبارتند از: «کلمه عقل، در اصطلاح فلسفی به دو معنی به کار می‌رود: یکی عقل به معنای جوهر مستقل بالذات و بالفعل، که اساس و پایه جهان ماوراء طبیعت و عالم روحانیت است و همان است که در تعریف آن گویند: هر جوهر مجرد مستقلی ذاتاً و فعلاً عقل است و چنین موجودی که ذاتاً و فعلاً مستقل باشد همان عقل به معنی صادر اول و دوم و... است. معنی دیگر آن همان نفس است که در مراتب مختلفه به نام‌هایی مانند عقل بالقوه، بالملکه، بالفعل و بالمستفاد خوانده می‌شود» [۳].

«قوه‌ای در نفس انسان که بدان حسن و قبح و کمال و نقصان و خیر و شر تمیز دهد.» [۴]. «عقل در اصطلاح متکلمین به معنی معقولات و قضایایی است که فهم عملی و عمومی بشر آن را پذیرفته و با تمجید و تحسین توشیح کرده است.» [۵].

«عقل در اصطلاح حکما، به معنی ملک یعنی یک فرشته از ده فرشتگان که نزد ایشان معین هستند.» (فرهنگ آندراج).

# چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and Research in Persian culture, language and literature

عقل در لغت به معنی خرد است، «حکما گویند صادر اول از باری تعالی عقل است، و آن را سه اعتبار است: وجودش بنفسه، وجودش به غیر، و امکانش لذاته؛ و از عقل کل به هر یک از این اعتبارات امری صادر شود. به اعتبار وجودش، عقل ثانی از او صادر شود؛ و به اعتبار وجودیش به غیر نفس صادر شود و به اعتبار امکانش جسم صادر شود که همان فلک الافلاک است.» [۶].

«عقل به نزد عارفان چیزی است که بدان وسیله خدا را عبادت کنند، آن را جوهری دارای ویژگی‌های زیر می‌دانند: چون این جوهر را دیدند که سبب علم عالمیان بود، نامش جبرئیل کردند؛ و چون سبب رزق عالمیان بود، نامش میکائیل کردند؛ و چون سبب حیات عالمیان بود، نامش اسرافیل کردند؛ و چون حقایق چیزها را در می‌یافت و قبض معانی می‌کرد، نامش عزرائیل نهادند؛ و چون دیدند که هر چه هست و بود و باشد، در وی موجود است، نامش لوح محفوظ کردند.» [۷].

معتزلیان که به عنوان اولین متکلمان صاحب مکتب در حوزه‌ی تفکر اسلامی شناخته شده بودند، در فهم دین و دشواری‌ها و ابهامات و تشکیکات آن، داوری عقل و خرد را پذیرفتند؛ رسمیت یافتن آنان از طرف خلفای عباسی منجر به قدرت و تحکیم روز به روز آنان و موجب بروز و ظهور فرقه‌های مختلف و اشخاصی مانند عمر و بن عبید و ابوالقاسم کعبی و بوهاشم جبایی معتزلی گردید. اساسی‌ترین اصل فکری معتزله، خردگرایی و گرایش به فلسفه بود. از این رو علل پیدایش معتزله، به معنای علل نضج اندیشه‌ی خردگرایی و فلسفه‌گرایی است:

مهم‌ترین علت پیدایش معتزله را باید در رویارویی ادیان مختلف با دین اسلام جست؛ زیرا برخورد آنان با دین اسلام و نیز محاجه‌ی اندیشمندان یونان با مسلمانان، گروهی را بر آن داشت تا در مناظره‌ها و مباحثه‌ها، عقاید اسلامی را تا آن جا که ممکن است با وجهه‌ی عقلانی و فلسفی، معرفی نموده از این راه مذهب اسلام را حمایت کنند [۸].

## ۲. ستایش خرد از دیدگاه فردوسی و ناصر خسرو

ارزش خرد در نظر فردوسی تا حدی است که در آغاز شاهنامه پس از ستایش پروردگار به ستایش از خرد می‌پردازد، حتی زمانی که در حال ستایش خداوند است. خداوند آفریننده‌ی جان و خرد را می‌ستاید. «منظور فردوسی از خرد، نیروی پژوهش و بررسی کارها و چیزهایی است که چون بدان بپردازد بخردانه باشد یعنی اینکه آدمی نباید جز «خرد» راهنمای دیگری برگزیند». انسان نادان و کافر، منکر خداست، این خردمند است که با تعقل در آفریده‌های خداوند پی به خالق توانای آن می‌برد.

در زمینه‌ی بهترین چیزی که در جهان وجود دارد چه چیزی می‌تواند باشد، دانا از مینوی خرد پرسید آن چیست که از هر خواسته برتر است و چیست آن چیزی که بر هر چیزی مسلط است و چیست چیزی که کسی نمی‌تواند از آن بگریزد؟ مینوی خرد در پاسخ وی گفت: «خرد است که بهتر از همه‌ی خواسته‌هایی است که در جهان است. و بخت است که بر هر کس و هر چیزی مسلط است و «وای بد» است که کسی نمی‌تواند از آن بگریزد.» [۹۱].

شاید فردوسی از کتاب دانا و مینوی خرد استفاده کرده است که نویسنده اش نامعلوم است گویی ابیات زیر در حال وصف نویسنده‌ی این کتاب است:

که دانا ز گفتار او برخورد

(ج ۱، ص ۱۳)

چه دانیم راز جهان آفرین

(ج ۱، ص ۱۶)

چه گفت آن خردمند مرد خرد

شنیدم ز دانا دگرگونه زین

# چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and Research in Persian culture, language and literature

هنگامی که می‌خواهی مطالب این کتاب را با شاهنامه‌ی فردوسی مورد مقایسه قرار دهیم، شباهت‌های زیادی را می‌یابیم. فردوسی پس از ستایش پروردگار، به ستایش خرد می‌پردازد که این نکته اهمیت خرد در شاهنامه را بخوبی منعکس می‌کند. آن را بهترین هدیه‌ی خداوند به انسان می‌داند چون وی در عصری زندگی می‌کند که به خرد، بیداد روا می‌شود، او می‌گوید خرد را باید از راه داد ستود، تا داد آن داده شود، در دوره وی کسی جرات ستایش کردن از خرد و حتی شنیدن این ستایش را ندارد:

خرد بهتر از هر چه ایزد بداد	ستایش خرد را به از راه داد
خرد رهنمای و خرد دلگشای	خرد دست گیرد به هر دو سرای
خرد تیره و مرد روشن روان	نباشد همی شادمان یک زمان
کسی کو ندارد خرد را ز پیش	دلش گردد از کرده‌ی خویش ریش
خرد چشم جانست چون بنگری	تو بی چشم شادان جهان نسپری
نخست آفرینش خرد را شناس	نگهبان جانست و آن را سه پاس
سه پاس تو چشم است و گوش و زبان	کزین سه رسد نیک و بد بی گمان
خرد را و جان را که یارد ستود	و گر من ستایم که یارد شنود

(ج ۱، صص ۱۳-۱۴)

بسامد بالای واژه‌ی خرد در شاهنامه نشانه‌ی مشغولیت ذهنی فردوسی در این واژه است و اهمیتی که این واژه در نزد وی دارد. فردوسی می‌خواهد خواننده با کاربرد خرد راهها را از چاهها باز شناسد، داد و بیداد را بفهمد، ارزش دین گرایی و دانش دوستی را بفهمد و از ردایل اخلاقی مانند آز، طمع، حسد و جنگ بیهوده بپرهیزد و از بی‌اعتباری جهان عبرت بگیرد.

خرد را و جان را که یارد ستود	و اگر من ستایم که یارد شنود
حکیم چو کس نیست گفتن چه سود	ازین پس بگو کافرینش چه بود

(ج ۱، ص ۱۴)

فردوسی در اواخر قرن چهارم و اوایل قرن پنجم خرد را می‌ستاید و به خردگرایی دعوت می‌کند دوره‌ای که کسی جرات نداشت حرفی از خرد بزند و در جامعه دانش کافی برای شنیدن سخن خردمندان وجود نداشت اگر هم وجود داشت، حکومت مانع آن بود. «ارزش و اعتبار این داورى فردوسی درباره‌ی وضعیت و شرایط زمانه اش بسی گویاتر از همه‌ی حرفهایی است که مورخان و تذکره نویسان زده‌اند. او روح زمانه‌ی خود را تحلیل کرده است. زمانه‌ای که در سایه‌ی حکمیت استبدادی پر آب و رنگ سلطان محمود غزنوی برای خردمندان، غیر از تاریکی و تباهی چیزی نبوده است.» [۱۰].

در حکومتی که امثال عنصری و فرخی گرامی داشته می‌شوند و به اشعار مدحی آنان توجه می‌شود، بی‌خردی بر جامعه حاکم است، فردوسی از خرد انسان خردمند و بندگی خدا سخن می‌گوید، وقتی می‌بیند فایده‌ای ندارد، از آفرینش انسان سخن می‌سراید. در مورد برتری خرد و هنر و نیکی، دانا از مینوی خرد پرسید کدام بهتر است؟ مینوی خرد در پاسخ گفت: «خردی که با آن نیکی نیست آن را خرد نباید شمرد و هنری که خرد با آن نیست آن را نباید خرد شمرد.» [۹].

نیاید بدو نیز اندیشه راه	که او برتر از نام و از جایگاه
--------------------------	-------------------------------

(ج ۱، ص ۱۲)

# چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and Research in Persian culture, language and literature

فردوسی حتی عقل و خرد را هم قادر به شناخت خداوند نمی‌داند، بلکه آنرا فقط به عنوان ابزاری برای شناخت می‌داند. امام علی (ع) می‌فرماید: الذی لا یدرکه بعد الهمم و لا یناله عوض الفطن خدایی که افکار بلند به قله‌ی عظمتش دست نیابد و افراد ژرف نگر به عمق ذاتش پی نبرند [۱۱].

بدین آلت رای و جان و زبان  
به هستیش باید که خستو شوی  
ستود آفریننده را کی توان  
ز گفتار بی‌کار یک سو شوی  
(همان ج، همان ص)

این ابیات یادآور سخن پیامبر است که فرموده‌اند: «ما عَرَفْنَاكَ حَقَّ مَعْرِفَتِكَ وَ مَا عَبَدْنَاكَ حَقَّ عِبَادَتِكَ» یعنی پروردگارا ما تو را آنگونه که باید بشناسیم، نشناخته ایم و آن گونه که باید بندگی کنیم نکرده ایم. در قرآن مجید هم آمده است که خداوند ذاتی توانا و بی‌همتاست که او را نشناخته‌اند: «مَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ» (حج / ۷۴)

امام علی می‌فرماید: الحمد لله الذی لا یلغ مدحته القاتلون: خدایی که ستایشگران نمی‌توانند حق سپاسش را ادا کنند. (نهج البلاغه، ۱۲/۱۳۷۲)

دیوان ناصر خسرو سرشار از ستایش خرد و نکوهش جهل است. ستایش او از خرد ارزشمند است. اما نوعی تعصب در گرایش دارد و خرد را در دین خود خلاصه می‌کند. خردگرایی ناصر خسرو به عنوان وسیله‌ای برای تبلیغ دین و راهی برای شناخت پروردگار است. چنان که خداوند می‌فرماید: «و یَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سَبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ» (آل عمران / ۱۹۱)

انسان دوست دارد رازهای نهفته‌ی خلقت را آشکار کند «خدا این چیزهای دانستنی را آفرید و نفس دانشجوی در مردم آورد و در نفس مردم تقاضا و حریصی به باز جستن این چیزها».

ناصر خسرو می‌گوید کسی که معتقد است باید چرایی و چگونگی آفرینش را جست و جو کرد «آن کس است که بر نفس ناطقه‌ی علم جوی، و نیز بر همه‌ی موجودات زمینی مسلط است به تسلیط الهی، او سزاوار خطاب خدای تعالی است و نفس او موکل است به توکیل الهی»

فرق انسان با سایر آفریده‌ها، وجود عقل و خرد در وی است. «به سبب عقل و خرد است که آدمیان می‌توانند نیکی متجلی در آفریدگان خداوند، نظم ذاتی در جهان، خویشکاری و وظیفه‌ی هر مخلوقی را دریابند. از آنجا که خرد انسان عالی‌ترین مخلوقی است که خداوند آفریده، باید به آن احترام گذاشت و چنانکه بایسته‌ی اوست پرورشش داد» (هانسبرگر، ۱۳۸۰ / ۱۶۰) اگر به این جنبه‌ی وجود خود توجه نداشته باشیم، از خرد، این نعمت الهی استفاده‌ی بدی کرده ایم در حقیقت، بیداد کرده ایم:

هر که چون خر فتنه‌ی خواب و خور است  
گرچه مردم صورت است، آن هم خراست  
ای شکم پر نعمت و جانت تهی  
چون کنی بیداد کایزد داور است  
گر تو را جز بت پرستی کار نیست  
چون کنی لعنت همی بر بت پرست؟  
آزر بتگر تویی کز خز و بز  
تنت چون بت پر ز نقش آزرست  
(ق ۱۶، ص ۳۳)

ستایش خرد در آثار ناصر خسرو به صورت گسترده‌ای دیده می‌شود. او بر خلاف سایر شاعران که محور اشعار خود را عشق قرار داده‌اند، از خردگرایی دم می‌زند «نزد او عشق مقامی ندارد، حتی عشق عرفانی، دین و مسایل مذهبی، او را چنان به خود مشغول کرده

# چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and Research in Persian culture, language and literature

است که جز موعظه و پند جز مذمت دنیا، ایراد ملاحظات فلسفی و تبلیغ مذهب، در سراسر دیوان وی چیزی دیده نمی‌شود؛ وی از توصیف کنندگان زلفک چنیری به جلفی و سبک مغزی یاد می‌کند و تنها خوب و بد را در دو جهان خردمندی می‌داند.

ناصر خسرو، عقل را عطای پروردگار دانسته و راه رسیدن به بهشت را در به کارگیری عقل و خرد می‌داند:

عقل عطایی است شما را از او  
سخت شریف است و بزرگ این معاش  
آنکه چنین داند دادن عطا  
هیچ قیاسی نپذیرد معاش  
(ق ۱۰۰، ص ۱۱۶)

در دیوان ناصر خسرو قصیده‌ای به مطلع:

اگر کار بوده ست و رفته قلم  
چرا خورد باید به بیهوده غم  
(ق ۳۰، ص ۶۲)

خردگرایی ناصر جنبه مردمی و اخلاقی پیدا کرده است، در این قصیده بر ضد جبر سخن می‌گوید بعد آن را با استدلال عقلی خاص خود، رد می‌کند:

وگر ناید از تو نه نیک و نه بد  
روا نیست بر تو نه مدح و نه ذم  
(همان ق، همان ص)

سپس می‌گوید اگر از دیدگاه دینی به جبر اعتقاد داشته باشیم، ثواب و عقاب مفهومی ندارد. مجازات کسی که به حکم سرنوشت مقدرش انجام داده و در آن اختیاری نداشته است، ستم به وی است نه اجرای عدالت:

ستمگار زی تو خداست اگر  
بدست تو او کرد بر من ستم  
کتاب و پیمبر چه بایست اگر  
نشد حکم کرده نه بیش و نه کم  
(همان ق / همان ص)

به ستایش خرد پرداخته و کسانی را که به جبر اعتقاد دارند پند می‌دهد:

سخن را به میزان دانش بسنج  
که گفتار بی‌علم با دست و دم  
نهادی خدایت در تو خرد  
چو در نار، نور و چو در مشک، شم  
خرد دوست جان سخنگوی توست  
که از نیک شادست و از بد دژم  
(همان ق، همان ص)

سپس به جنبه اخلاقی توجه می‌کند:

فسونگر به گفتار نیکو همی  
برون آرد از دردمندان سقم  
الم چون رسانی به من خیره خیر  
چو از من نخواهی که یابی الم  
اگر آرزوتست کازادگان  
ترا پیشکاران بوند و خدم  
به جز فعل نیکو و گفتار خوب  
نه بگزار دست و نه بگشای دم  
(همان ق، همان ص)

در زمان ناصر خسرو ترکان خود را فرمانبر عباسیان می‌دانستند و رافضیان و باطنیان را می‌کشتند و «همه‌ی این‌ها را به حساب خلیفه‌ی عباسی که در این تاریخ از بیم خلفای فاطمی سخت به تکاپو افتاده بود، می‌گذاشتند، چه آنان را هم پیمانان غیر سنتی ایران شناختند، تا آنجا که حتی از تمام علمای بغداد سند گرفتند که خلفای فاطمی از نسل حضرت فاطمه (س) نیستند، و به عمال خود موکداً

# چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and Research in Persian culture, language and literature

دستور دادند که قرمطیان را نیست و نابود کنند». به طوری که خطیبان دست نشاندگی خلفای عباسی بر منابر، ترکان سلجوقی را مدح می‌کردند:

همی خوانند بر منبر ز مستی  
خطیبان آفرین بر دیو مامون  
(ق ۶۵، ص ۱۴۴)

ناصر در دوران زندگیش ستم‌هایی که ترکان بر ایرانیان روا می‌داشتند را به چشم دیده است، بنابراین او سقوط فرهنگی و اجتماعی مردم خراسان را نتیجه‌ی قدرت یافتن سلجوقیان بیان می‌کند و آنها را مورد لعن قرار می‌دهد:

خاتون و بگ و تگین شده اکنون  
هر ناکس و بنده و پرستاری  
دیوی ره یافت اندر این بستان  
بد فعلی و ریمنی و غداری  
(ق ۱۶۷، ص ۲۵۱)

این مخالفت با ترکان سلجوقی حاکم بر جامعه، موجب شد ناصر خسرو مورد غضب و آزار آنان قرار گیرد، و به قرمطی‌گری و الحاد متهم شود، مقایسه‌ی اندیشه‌ی مخالفت با ترکان به نفع ناصر خسرو است؛ زیرا اواخر سرودن شاهنامه ترکان وارد ایران شدند و دولت سامانیان را مغلوب کردند. ناصر خسرو زمان بیشتری نسبت به فردوسی حکومت ترکان را درک کرده است و آنان را بیشتر مورد نکوهش قرار می‌دهد.

یکی از انواع شعر کلاسیک را می‌توان شعر حکمی و تعلیمی دانست و آن شعری است که در آن «جهان بینی و اندیشه‌های اخلاقی، اجتماعی، دینی، عرفانی و فلسفی شاعر بیان می‌گردد. اوضاع سیاسی و اجتماعی ایران و فرهنگ غالب ناشی از این اوضاع سیاسی و اجتماعی که در آن قدرت استبدادی شاهان و حاکمان فرمان می‌راند، مجال ظهور شعرهای سیاسی و اجتماعی را در مخالفت با نظام‌های حاکم و در انتقاد از آنها را در دوره‌های شعر کلاسیک بسیار تنگ می‌کرد.»

شعر شاعران کلاسیک بیشتر جنبه اشاره‌های مبهم و انتقادهای توأم با طعن و تعرض بود. از بین این شاعران فقط ناصر خسرو را می‌شناسیم که در دفاع از آیین اسماعیلی خود و خلفای فاطمی مصر، به انتقاد تند از خلفای عباسی بغداد می‌پردازد او با این کار ضمن این که از عقاید مذهبی و فلسفی خود حمایت می‌کند، از انتقاد دستگاه حکومتی نیز هراسی ندارد.

فردوسی آغاز داستان‌ها را با نام خداوند شروع می‌کند، سپس به بیان متن اصلی داستان می‌پردازد، در این قسمت، رسالت مهمی بر عهده دارد و نمی‌تواند متن آن را مخدوش سازد اما در پایان داستان‌ها به حکمت و اندرز می‌پردازد، تا خواننده عبرت گیرد.

کجا سلم و تور و فریدون کجاست  
همه نا پیدند، یا خاک راست  
بپویم و رنجیم و گنج آگنیم  
بدل بر، همی آرزو بشکنیم  
سرانجام زو بهره خاکست و بس  
رهایی نیابد ازو هیچ کس  
(ج ۴، ص ۳۱)

ناصر شاعری حکیم است، از این رو شعر وی، شعری تعلیمی و حکمی است و در آن به تعلیم و موعظه می‌پردازد و خطاب به مخاطبانش می‌گوید: به کسب علم بپردازید. هر چند آموختن دانش با مشکلاتی همراه است، ولی سلمان از آموختن به آن مقام رسید:

بیموز اگر چند دشوارت آید  
که دشوار از آموختن گردد آسان  
بیموز از آن کش بیموخت ایزد  
سر از گرد غفلت به دانش بیفشان  
بیموز تا همچو سلمان باشی  
که سلمان از آموختن گشت سلمان  
(ق ۳۹، ص ۸۵)

# چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and Research in Persian culture, language and literature

تا حدی به تعلیم اهمیت که می‌گوید سری که سزاوار افسر است، می‌تواند با آموختن دانش سزاوار تاج شود. با این حال، در این اختناق حاکم بر جامعه این دو شاعر، استوار و با صلابت به طرح افکار خود پرداختند و با مخالفت روبرو شدند. در مقابل این شاعران خردگرا، شاعرانی هم بودند که برای جمع آوری مال و ثروت به چاپلوسی و مدح و ستایش شاهان می‌پرداختند برای نمونه می‌تون از عنصری و فرخی نام برد که در رفاه کامل در دربار سلطان محمود زندگی می‌کردند. ناصر خسرو، علاقه به خاندان پیامبر و احترام نکردن به دربار سلاطین و فاطمی بودن خود را دلیل آوارگی خود می‌داند و می‌گوید:

با تو من ار چند به یک دین درم  
تو زره من به ره دیگری  
لاجرم آن رو به پیش خدای  
تو عمری باشی و من حیدری  
فاطمیم فاطمیم فاطمی  
تا تو بدری ز غم ای ظاهری  
(ق ۲۶، ص ۵۵)

## ۳. تفاوت در خرد از دیدگاه فردوسی و ناصر خسرو

### واژه‌ی عقل و خرد

عقل واژه‌ای عربی است، معادل فارسی این واژه خرد می‌باشد، فردوسی همواره در شاهنامه می‌کوشد از واژگان عربی استفاده نکند، او این واژه را تنها دوبار در شاهنامه ذکر کرده است و در همه جا از واژه‌ی خرد سخن به میان آورده است. واژه‌ای پر اهمیت و زیبا که چهره‌ی اصلی قهرمان داستان هایش، رستم، از آن بهره مند است. اما در دیوان ناصر خسرو، واژه‌های عقل و خرد در کنار هم به کار رفته‌اند. ناصر، به اندازه‌ای فردوسی از واژگان فارسی استفاده کرده و از لغات بیگانه دوری می‌جوید، ولی با فردوسی تفاوت آشکار پیدا می‌کند. او حتی در دیوان و دیگر آثار خود از واژه‌های کهن و مهجور فارسی و لغات عربی دوری می‌جوید، اما زبان فردوسی ساده و نرم است. «در جمع بندی نهایی می‌توان گفت: در شعر عقل، بیشتر بار فلسفی - دینی دارد و خرد بیشتر بار ارزشی».

### خردگرایی

خرد از دیدگاه فردوسی آزاد و پویاست، به دور از هر گونه تعصب، او همیشه جنبه‌ی عقلانی خرد را مد نظر دارد و آن را در متن داستان‌ها به پیش می‌برد و اگر از خرد نظری سخنی به میان آورد فقط در مقدمه‌ی شاهنامه است، اما ناصر خسرو آن را متعصبانه و در کنار دین فاطمی بیان می‌کند و متمایل به مقولات عقلی و فلسفی است. حکمت او در مرز معتقدات دینی متوقف مانده است: «خردگرایی فردوسی از جهاتی با نظریات اسماعیلیان که به علوم عقلی توجه داشتند و خدا را تجسم عقل کل می‌دانستند و جای اصلی را در ساختمان جهان به عقل می‌دانند، شباهت پیدا می‌کند؛ ولی تفاوت در جهان بینی فردوسی، شاید با اسماعیلیان به مراتب بیش از تشابه خردگرایی فردوسی بر خلاف فلسفه‌ی اسماعیلیان رنگ فرقه‌ای ندارد و به زندگی نزدیک است.»

### مضمون شعری

شعر فردوسی حماسه‌ی روایی است که شاعر در آن تعهد خود را به کار می‌گیرد تا در متن اصلی که به عنوان منبع از آن استفاده می‌کند خدش‌های وارد نشود و به بیان حقیقت بپردازد، در کنار آن از ذوق هنری خویش بهره گیرد. او حماسه و اسطوره را در هم می‌آمیزد تا از فرهنگ ایرانی محافظت کند اما شعر ناصر خسرو از این نظر با فردوسی تفاوت دارد، شعر او بیداری بخش مردم عامه‌ی جامعه است که به علم آموزی و خردمندی دعوت می‌شوند. «در شعر بیدارگر فارسی، بی‌دینان و کافران و ضد دینان نیستند که به دلیل عملکردهایشان موجب گمراهی جامعه بشوند و سزاوار سرزنش شاعر باشند، بلکه دین داران، فقیهان، صوفیان، حاجیان و عابدان ریاکارند که خشم شاعر

# چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and Research in Persian culture, language and literature

را بر می‌انگیزند و او را وادار به بیدارگری می‌کنند؛ اگر مردم در شعر شاعر بیدارگر «یله گو باره» و «جملگی خر» نامیده می‌شوند. به دلیل نا آگاهی آنان است که به نهادهای دینی اجازه‌ی هر گونه سوء استفاده‌ی مذهبی را می‌دهند.» (فخر اسلام، ۱۳۸۶/صص ۱۹۱-۱۹۲) شعر ناصر، «هم از لحاظ درون مایه و مضمون، پرخاش آمیز و مقاوم و تسلیم‌ناپذیرست، هم از نظر لفظ و آهنگ به پاره‌های آهن سرخ شده‌ای می‌ماند که از زیر ضربات پتک آهنگری زورمند بر سندان بر می‌جهد، شراره است. شرر افکن، این همه انعکاسی است از روح آزاده و نستوه ناصر خسرو.»

## جامعه

جامعه‌ای که فردوسی در آن زندگی می‌کرد دچار خفقان آراء و افکار بود، اگر شاعری شعری می‌سرود که با عقاید حاکمان وقت ناسازگاری داشت وی را نابود می‌کردند نمونه‌ی آن را می‌توان در تاریخ بیهقی یادآور شد حسنک را به گناه بی‌دینی و قرمطی گری به دار آویختند. اگر پادشاهان و سایر سران مملکتی از جانب شخصی احساس خطر می‌کردند یا به اموال وی چشم دوخته بودند به سادگی وی را تکفیر می‌کردند و اموالش را مصادره کرده و یا آن فرد را نابود می‌کردند. جامعه ناصر نیز سرشار از تعصب، جهل، بی‌عدالتی و بی‌خردی است و از اندیشه‌های خردگرایانه حمایت نمی‌شود، بلکه خردمندان مورد آزار قرار می‌گیرند به همین دلیل است که ناصر از مردم جامعه می‌خواهد به کسب علم بپردازند تا به آزادی برسند. این بیت ناصر خطاب به ریاکاران و اهل سنت، نشانگر شدت تعصبات بر ضد علما، حکما، شیعیان، اسماعیلیان و معتزله است:

نام نهی اهل علم و حکمت را رافضی و قرمطی و معتزلی

(ق ۱۳۵، ص ۲۸۷)

در نتیجه گیری کلی مقایسه‌ی جامعه دو شاعر، برتری به سود فردوسی است. زیرا وی در زمان سامانیان، قسمت عمده‌ی زندگی خود را گذراند و شعر خود را سرود، حتی اندکی از دوره‌ی غزنویان را هم درک کرد. اما ناصر خسرو در دوره‌ی غزنویان و ترکان سلجوقی زیست که دوره‌ای سرشار از تعصب و اختناق فکری بود و جلوی هرگونه پیشرفت علمی، عقلی و چون و چرا گرفته شده بود.

## عفت قلم

عفت کلام فردوسی در داستان رستم و سهراب جلوه‌ی زیبایی دارد. فردوسی می‌خواهد قهرمان اصلی داستانش دچار گناه و هوس نشود. هنگامی که تهمینه وارد استراحت گاه رستم شد، وصف فردوسی از تهمینه در مقابل دیدگان رستم چنین است:

دو ابرو کمان و دو گیسو کمند

روانش خرد بود و تن جان پاک

(ج ۴، ص ۱۷۱)

تهمینه خطاب به رستم می‌گوید: درباره‌ی داستان زندگی تو آگاهی کامل دارم می‌خواهم مرا به همسری خود بپذیری:

یکی آنک بر تو چنین گشته‌ام

خرد را ز بهر هوا کشته‌ام

(همان ج، ص ۱۷۵)

هنگامی که رستم زیارویی خردمند رادر برابر خود دید، که از طرفی، از رخس خبر دارد، سرانجام این کار را در شادکامی و پیروزی دید، فرمان داد تا موید بیاید و او را به طور رسمی از پدرش خواستگاری کند زیرا در غیر این صورت رستم حرامزاده خواهد بود: چو رستم بر آن سان پری چهره دید

ز هر دانشی نزد او بهره دید



# چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and Research in Persian culture, language and literature

ندید ایچ فرجام جز فرهی  
بباید بخواهد و را از پدر  
(همان ج، ص ۱۷۶)

و دیگر که از رخس داد آگهی  
بفرمود تا موبدی پر هنر

ناصرخسرو، قبل از تحول روحی خود شعر می سروده است. به احتمال زیاد باید بیشتر آنها در مدح شاهان بوده باشد. در دیوان تقوی به قصیده‌ای بر می خوریم که ممکن است به دوره‌ی اول زندگی او مربوط باشد، در این قصیده رکاکت الفاظ و سخافت معانی به چشم می خورد. هر چند که این قصیده را به وی منسوب می دانند، ولی «شیوه‌ی جدل و شم فلسفی ناصرخسرو در آن به چشم می خورد. ناصرخسرو که هنوز به مصر نرفته، با موید فی الدین به بحث نشست، و به کلی تغییر فکر نداده، حجت خراسان نشده و پرچم شیعه‌ی فاطمی را نیفراشته و یکسره به زهد و تقوی و پرهیز از همه‌ی معاصی روی نیاورده است.»

چو خر بایست در صحرا چریدن  
چنین تشویش‌ها در دل کشیدن  
کلام پر فسادش را شنیدن  
(دیوان تقوی، صص ۳۶۶-۳۶۷)  
به دندان، دست و لب باید گزیدن  
ولی از ترس نتوانم چخیدن  
چرا بایست شیطان آفریدن  
(همان، ص ۳۶۶)

نبودی کاش در نعمات لذت  
چرا بایست از هول قیامت  
تو فرمایی که شیطان را نباید

که از دست و لب و دندان ایشان  
خدایا راست گویم فتنه از تست  
اگر ریگی به کفش خود نداری

در مقایسه‌ی عفت قلم فردوسی و ناصرخسرو، برتری با فردوسی است. او عفت کلام را رعایت می کند، ولی ناصرخسرو الفاظ زشت را به زبان آورده، و از این طریق می خواهد به مردم بفهماند، راه خطا در پیش گرفته‌اند و باید به دنبال علم و دین و خرد بروند تا به سعادت دو جهانی برسند، او بیشتر این الفاظ را برای مردم عامه به کار می برد، زیرا اگر آنان به سایر نهادهای جامعه اجازه‌ی هر کاری را ندهند این اندازه به آنها ظلم نمی شود. او مردم را با چنین الفاظی مخاطب قرار می دهد، عامه را خر می داند:

بار اگر خر کشد این عامه همه پاک خرد  
(ق ۳۱، ص ۶۵)

گر شریعت همه را بار گرانست رواست

عامه دیو هستند:

جز خطا باشد هرگز سخن حیران؟  
(ق ۱۹۴، ص ۴۱۱)

عامه دیوست، اگر دیو خطا گوید

یله گوباره‌اند:

بل نه گو باره، کز این قافله‌ی شیطان  
(همان ق، ص ۴۱۲)

شو حذر دار، حذر، زین یله گوباره

مانند گرگ هستند:

دشت خالی به، چون شهر پر از گرگان  
(همان ق، همان ص)

شهر بگذار بدیشان و به دستان شو

مرگ و معاد

# چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and Research in Persian culture, language and literature

شاهنامه کتابی سراسر عبرت و حکمت است. «اقتضای شاهنامه بر انگیختن تامل و عبرت است و این حماسه سرنوشت پهلوانان و پادشاهان و زنان و مردانی است که می‌آیند و می‌روند و می‌توان به ایلی ماندشان کرد که از بیلاق عدم به قشلاق وجود می‌کوچند و دیگر بار به بیلاق عدم باز می‌گردند.»

اگر چه انسانی عمر طولانی داشته باشد، بالاخره روزی به پایان می‌رسد، همه در برابر مرگ یکسانند. «فردوسی در شاهنامه منزلی را نشان می‌دهد که دو در دارد از یکی می‌آیی و از دیگری به دربار نیستی می‌روی، خانه‌ای که در آن نخواهی ماند و دیر یا زود باید رهسپار شوی، فردوسی می‌گوید اگر در دل کهکشان نهان شوی و از بهمن و دی و حمل و جوزا، که در گاهنامه خانه‌ی آفتاب است بگریزی، باز هم اشعه کیهانی این ساعت نامرئی در گوشت می‌نوازد تیک تاک، تیک تاک و سرت را به هلال آن داس نیز نزدیک‌تر می‌کند.» (همان، همان صفحه)

خداوند می‌فرماید: «هر انسانی طعم مرگ را می‌چشد، خدا انسان را به بدی و خوبی آزمایش می‌کند، در نهایت به سوی او خواهیم رفت» «كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَ تَلْبُوكُم بِالشَّرِّ وَ الْخَيْرِ فَتَنَهُ وَ إِلَيْهَا تُرْجَعُونَ» (انبیا/۳۵)

انسان جاودان نیست بالاخره باید مرگ را بچشد «بِنَمَا تَكُونُوا يُدْرِكُكُمُ الْمَوْتُ وَلَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُّشِيدَةٍ» (نسا / ۷۸) حتی افرادی مثل جمشید که پادشاهی بسیار طولانی دارند یا رستم، که پهلوان و قهرمان اصلی شاهنامه است، سرانجامش مرگ است و هیچ کس نمی‌تواند از چنگ مرگ رهایی یابد. اسکندر طی نامه‌ای که به روشنگر می‌نویسد مرگ را به باد خزان و انسان را به برگ درختان تشبیه می‌کند:

نیابد کسی چاره از چنگ مرگ چو باد خزان است و ما همچو برگ

(ج ۷، ص ۷)

مرگ پهلوانان شاهنامه معمولاً در میدان جنگ رخ می‌دهد مانند مرگ سهراب و اسفندیار، اما مرگ شاهان به دادگری و خردمندی شان بستگی دارد مثلاً مرگ کاووس که پادشاهی سبکسر و بی‌خرد است، انسان را ناراحت نمی‌کند، ولی مرگ منوچهر غم‌انگیز است فردوسی در توصیف مرگ وی می‌گوید:

دو چشم کیانی به هم بر نهاد  
شد آن نامور پر هنر شهریار  
بیژمرد و بر زد یکی سرد باد  
به گیتی سخن ماند زو یادگار

فردوسی همواره اشاره به فانی بودن جهان دارد و درباره‌ی بهشت و دوزخ زیاد بحث نمی‌کند هدف اصلی او زندگی در این جهان از روی معیارهای خرد و راستی است و اینکه اعمال نیک سر لوحه‌ی کار انسان‌ها باشد. وی «در عین حال که چندان کاری به سرای دیگر ندارد و قواعد زندگی این جهان را با معیار پذیرش در آن نمی‌سنجد، درباره شیوه زندگی در این سرای سپنج بسیار سختگیر است او به نوع دیگری از جاودانگی – جاودانگی نام و ننگ – اعتقاد دارد»

گودرز خطاب به پهلوانان می‌گوید:

که کس در جهان جاودانه نماند  
هم آن نام باید که ماند بلند  
به گیتی به ما جز فسانه نماند  
وفا با سپهر روان اندکیست  
زمانه به مرگ و به کشتن یکی است

(ج ۵، ص ۱۸۱)

عاقبت همه‌ی زندگان مرگ است:

# چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and Research in Persian culture, language and literature

که هر چند باشی به خرم جهان  
به من بر بدین جای پیغاره نیست  
(ج ۵، ص ۲۰۲)

شنیدستم این داستان از مهران  
سرانجام مرگ است زو چاره نیست

این بدان مفهوم نیست که انسان تلاش نکند و منتظر حوادث روزگار باشد، بلکه نتیجه‌ی اخلاقی آن این است که انسان کبر و غرور را از خود دور کند و از الطاف الهی نا امید نباشد: «... لا یبأسُ مِنْ رُوحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْکَافِرُونَ» (یوسف / ۸۷) فقط کافران هستند که از رحمت الهی نا امید می‌شوند. انسان باید بکوشد و نتیجه اش را با توکل به خدا پیوند دهد. او باید به فکر انجام کارهای نیک باشد و از بدی دوری زید فردوسی می‌گوید:

به کار ستوده درنگی مساز  
(ج ۲، ص ۲۶۱)  
سرایبی جز این باشد آرام تو  
(ج ۴، ص ۲۰۸)

نه ایدر همی ماند خواهی دراز  
همی بگذرد بر تو ایام تو

جهان ناپایدار است و همین نیکی کردن، دست انسان را در جهان دیگر می‌گیرد. فردوسی به آن جهان و معاد اعتقاد دارد زیرا وی شاعری مسلمان است و از عقاید دین اسلام حسابرسی کارهای این جهان در روز قیامت است که هر کس نتیجه‌ی آن را می‌گیرد.

«فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ \* وَ مَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ» (زلزال / ۸-۷)

فردوسی مرگ را مانند رازی می‌داند که بر کسی آشکار نیست و هر چه بکوشید نمی‌توانید به آن پی ببرید. به عنوان مثال در داستان رستم و سهراب که ابتدا مرگ سهراب را به صورت براءت استهلال بر داستان می‌آورد:

اگر تندبادی بر آید ز کنج  
به خاک افکند نا رسیده ترنج  
(ج ۲، ص ۱۶۹)

اگر تندبادی بر آید ز کنج

قیامت، یعنی روزی که انسان باید جواب اعمال نیک و بد خود را بدهد. او از انسان می‌خواهد در دنیایی که زودگذر و ناپایدار است اعمال نیک انجام دهد. وی ایمان داشتن به این روز را از عواملی می‌داند که انسان را در دنیا از ارتکاب گناه باز می‌دارد؛ «و عدل که صلاح خلق اندر آن است و پرهیز و راستی و بخشایش و مهر و وفا و کم آزاری و دیگر اخلاق ستوده میان خلق به امید بهشت پر لذت و بیم از دوزخ پر شدت گسترده شدت و چون جور که فساد خلق اندر آن است و دلیری و بی‌باکی و بی‌رحمی و جفا و آزار به میان ملحدان و بی‌دینان از آن فاش گشته است و مر ثواب و عقاب را منکرند و ثواب، غایت لذات است و عقاب، نهایت شدت و یافتن نفس مردم مر لذت‌های سیار را.»

به نظر ناصر خسرو «شخصیت متعلق به نفس است و اعضاء و جوارح چون خادمان اویند. «و چون مردم جسم است و نفس، درست شد که بازگشت مردم بدین سرای جسمانی نیست، بضرورت پیدا آمد که بازگشت او به سرای نفس است.»

ناصر خسرو به معاد روحانی اعتقاد دارد و معاد جسمانی را نفی می‌کند، چون می‌گوید: هر چیز به اصل خود بر می‌گردد و انسان از دو جنبه ترکیب یافته است یک جنبه روحانی که خداوند از روح خود در انسان دمیده، آن روح به خداوند باز می‌گردد و جنبه جسمانی انسان که با مرگ به نابودی کشیده می‌شود:

گر سر به سر به زرش بنگاری  
گفتار سود کسی کند وزاری  
چندین برو مشو به نگونساری

مرده ست هیكلت نشود زنده  
هر چیز باز اصل شود بآخر  
جانت آسمانی است، به بی‌باکی

# چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and Research in Persian culture, language and literature

(ق ۲۳۳، ص ۴۸۹)

ناصر می‌گوید اگر می‌خواهید از روز قیامت هراس نداشته باشید، باید تا زمانی که در دنیا زندگی می‌کنید به فکر توشه‌ی آخرت باشید.

بی طاعتی امروز چو تخمیست کزان تخم  
فردا نخوری بار مگر آندۀ تیمار  
گر تو نگهدار دین و طاعتی امروز  
ایزد باشد ترا به حشر نگهدار  
(ق ۷۶، ص ۱۶۶)

فردوسی و ناصر خسرو، هر دو شاعری مسلمان هستند و از اعتقادات دین اسلام، توحید و بعد معاد می‌باشد بنابراین به صورت طبیعی این دو شاعر به معاد اعتقاد دارند و آن را در ابیات خود منعکس کرده‌اند همه‌ی انبیای الهی، دعوت به توحید و معاد را سر لوحه‌ی دعوت مردم می‌دانستند. اعتقاد به حیات پس از مرگ در همه‌ی ابعاد زندگی انسان تاثیر مثبت می‌گذارد. احساس کرامت و بزرگی، افزایش توان تحمل و مقاومت انسان در برابر مشکلات و مصائب، عدم یأس سر خوردگی، گسترش افق دید انسان، احساس مسئولیت فردی و اجتماعی، پای بندی به اصول اخلاقی و آمادگی برای ورود به مراتب حیات برتر، ارمغان اعتقاد به معاد است. «  
یاد مرگ انسان را از خطاها باز می‌دارد و باعث روشن شدن مسیر زندگی وی در راه درست می‌شود. این دنیا یک جایگاه عبور است برای رسیدن به دنیایی بزرگتر که خداوند وعده داده است.

## ۴. نتیجه‌گیری

در مقایسه کلی فردوسی و ناصر خسرو از دیدگاه خردگرایی باید بیان داشت که:

در مقایسه کلی فردوسی و ناصر خسرو از دیدگاه خردگرایی

۱- شاعرانی حکیم، موحد و خردمند هستند.

۲- خراسانی، اصیل و دهقان زاده‌اند.

۳- معاصرند، حکومت ترکان را تجربه کرده‌اند.

۴- زبانشان حماسی، اصیل و خراسانی است.

۵- در مذهب اختلاف دارند، درست است که هر دو شاعر مسلمان هستند ولی فردوسی مذهب شیعه‌ی اثنی عشری دارد، ناصر خسرو شیعه‌ی هفت امامی است.

۶- خردگرایی در عصر سامانیان و دوره‌ی زندگی هر دو شاعر بسیار مورد توجه بوده است.

۷- شعر، برای فردوسی هدف است ولی برای ناصر خسرو وسیله‌ای است برای تبلیغ و ترویج دین

۸- دعوت فردوسی به دلاوری و خردورزی است اما هدف ناصر خسرو از دعوت به خردورزی، دعوت به دین‌داری است.

۹- هر دو فضایل اخلاقی مانند عدالت را می‌ستایند و از ردایلی اخلاقی مانند حسد و کین‌توزی بیم می‌دهند.

۱۰- فردوسی، طبق مذهب خود، معاد را جسمانی و روحانی می‌داند ولی ناصر خسرو طبق مذهب خود، معاد را روحانی می‌داند.

# چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and Research in Persian culture, language and literature

- ۱۱- مضمون اشعار فردوسی، اسطوره‌ای و حماسی است ولی مضمون اشعار ناصرخسرو دینی و مذهبی است.
- ۱۲- در شاهنامه، لغات عربی با کلمات مهجور و دشوار دیده نمی‌شود، در برابر حجم بالای اشعار به لغت‌نامه احتیاجی نمی‌شود و مردم عادی آن را به خوبی می‌فهمند اما ناصرخسرو گاه چنان اشعارش را با مفاهیم دینی و فلسفی پیوند می‌دهد که فهم آن دشوار می‌شود.
- ۱۳- نکته‌ای که فردوسی را برتر از ناصرخسرو قرار می‌دهد، این است که شاهنامه شهرت جهانی دارد؛ اما ناصرخسرو، حتی در میان فارسی‌زبانان، شهرت چندانی ندارد. گواه این مطلب، تحقیقات، مقالات و تالیفات زیادی است، که درباره‌ی شاهنامه انجام شده است. می‌توان دلیل بی‌رونقی آثار ناصرخسرو را در تعصب دینی او خلاصه کرد، که در کنار آن از اوزان نامطبوع استفاده کرده است. اگر فردوسی را دارای تعصب ملی می‌بینیم، این اندیشه‌ی او غرورآفرین و افتخارآمیز است.
- ۱۴- فردوسی تاریخ ایران باستان را به صورت روایی بیان می‌کند، فقط در مقدمه‌ی داستان یا پایان نظر شخصی خود را بیان می‌کند، اما ناصرخسرو در کل قصیده نظر خود را بیان می‌کند که سرشار از موضوعاتی مانند عقل، طاعت و دین است.
- ۱۵- فردوسی، شخصیت ساز است، فریدون، رستم و زال را می‌پرورد؛ اما ناصرخسرو، با توجه به اینکه شعرش قصیده است. شخصیت سازی ندارد و به طور کلی حرف می‌زند و بیشتر تکیه‌اش بر خلیفه‌ی فاطمی مصر است.

## ۵. منابع

- ۱- دهخدا، علی اکبر، (۱۳۷۳)، لغت‌نامه‌ی دهخدا (ج ۶)، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ اول از دوره‌ی جدید.
- ۲- پادشاه، محمد، (۱۳۳۵)، فرهنگ‌اندراج (ج ۲)، دبیر سیاقی، محمد، تهران، خیام.
- ۳- غلامرضایی، محمد، (۱۳۷۷)، سبک‌شناسی شعر فارسی از رودکی تا شاملو، تهران، جامی.
- ۴- حسینی دشتی، مصطفی، (۱۳۷۹)، معارف و معاریف (ج ۷)، تهران، آرایه، چاپ سوم.
- ۵- حائری یزدی، مهدی، (۱۳۶۱)، کاوش‌های عقل‌نظری، تهران، امیرکبیر، چاپ سوم.
- ۶- گوهرین، صادق، (۱۳۸۲)، شرح اصطلاحات تصوف (ج ۸)، تهران، زوار.
- ۷- سجادی، جعفر، (۱۳۷۰)، فرهنگ اصطلاحات و تعبیرات عرفانی، تهران، طهوری.
- ۸- فاضل، محمود، (۱۳۶۲)، معتزله، تهران، مرکز نشر دانشگاهی.
- ۹- چوبینه، سجاد، (۱۳۷۷)، حکمت‌نظری و عملی در شاهنامه‌ی فردوسی، تهران، انتشارات نوید شیراز.
- ۱۰- مهاجرانی، عطاالله، (۱۳۷۲)، حماسه‌ی فردوسی (ج ۱)، تهران، اطلاعات.
- ۱۱- علی بن ابی طالب (ع)، (۱۳۸۱)، نهج‌البلاغه، شهیدی، جعفر، تهران، علمی و فرهنگی، چاپ بیست و دوم.